

## خروس گردو دزد

یک شب خروسی خواست برود خانه قاضی گردو بدزد ، در بین راه به یک گرگی رسید . گرگ پرسید : « رفیق کجایم روی ؟ » گفت : « می روم منزل قاضی گردو بدزدم . » گفت : « من هم بیایم ؟ » گفت : « بیا . » با هم حرکت کردند رسیدند به یک سگ . سگ پرسید : « کجا ؟ » گفتند : « می رویم خانه قاضی گردو بدزدیم . » سگ گفت : « من هم بیایم ؟ » گفتند : « توهم بیا . » باز رسیدند به یک کلاغ پرسید : « بچه ها کجا ؟ » گفتند : « می رویم خانه قاضی گردو دزدی » گفت : « من هم بیایم ؟ » گفتند توهم بیا . باز رسیدند به یک مار . مار پرسید : « دوستان کجا ؟ » جواب شنید : « می رویم خانه قاضی گردو بدزدیم . » گفت : « من هم بیایم ؟ » گفتند : « توهم بیا . » باز داشتند می رفتند رسیدند به یک عقرب . عقرب پرسید : « کجا ؟ » گفتند : « می رویم گردو بدزدیم . » گفت : « من هم بیایم ؟ » گفتند : « بیا . » خلاصه همه دسته جمعی به در خانه قاضی رسیدند . در باز بود به داخل خانه رفتند . گرگ گفت : « من نگهبانی در خانه را به عهده می گیرم . » بقیه به حیاط رفتند . کلاغ روی شاخه درخت وسط خانه نشست . مار به زیر هیزم ها رفت . عقرب توی قوطی کبریت رفت و خروس که می دانست گردو توی تاپو در بالاخانه است ، به سگ گفت : « تو مواظب پله های بالاخانه باش » و خودش رفت بالاخانه تاپو و شروع به شمارش و دزدیدن گردوها کرد . زن قاضی صدای گردوها را که شنید از رختخواب جست و به سراغ هیزم رفت تا آتش روشن کند . ماراز زیرهیزم بیرون آمد وزد به دستش . دوید سراغ قوطی کبریت . عقرب دستش را نیش زد . خواست توی تاریکی برای دستگیر کردن دزد به بالاخانه برود سگ پرید و پاش را گرفت خواست برود به همسایه ها بگوید و کمک بگیرد گرگ حمله کرد ترسید . دوید وسط باغچه تا از خدا کمک بخواهد تا گفت : « خدایا » کلاغ کثافت کرد درحلقش . در این میانه فقط خروس برد کرد وهرچه گردو خواست دزدید .